حسن فاعلی، نتیجه تکرار حسن فعلی

- حسن فعلی علم‌آموزی

حسن فعلی علم‌آموزی

شاگرد: اگر خراب نمی‌شد، دلش نمی‌آمد که آن را بدهد!

استاد: این هم نکته‌ای است. می‌گویند خُب، از این قصد قربت متمشی نمی‌شود. می‌گویند روغن ریخته را نذر امامزاده می‌کنید؟! ولی نکته این است که حضرت می‌فرمایند: بعضی از کارها هست که حسن فعلی در آن‌ها به قدری قوی است که خداوند متعال می‌خواهد این حسن فعلی را مقدمه کند برای این‌که فاعل هم اقدام کند تا بعدش بیایی. یعنی می‌گوییم نگاه کن و ببین که از بین می‌رود؛ خُب خودِ کار به قدری خوب است که خدا می‌خواهد این کار بشود. الآن او گرسنه است، او باید سیر شود، تو می‌خواهی هر نیتی داشته باش [به او بده تا سیر شود]. آن کار به قدری خوب است که باید بشود. بعد می‌گوییم برای تو که خراب می‌شود. آن هم که نیاز دارد. این کار هم که حسن فعلی مطلق دارد، پس برو بده، این برای تو همیشه می‌ماند. یعنی چه که می‌ماند؟؛ یعنی شما به‌عنوان انفاق‌کننده‌ای هستید که فوقش از نظر نیت پایین هستید. از نظر درجه‌ی نیت، پایین هستید ولی حسن فعلی جایی نمی‌رود؛ یکی را سیر کرده‌ای و تو وسیله‌ی سیر کردن او شده‌ای. بعد از این‌که چند بار انجام دادی و ملکه‌ی تو شد، بعداً و در سال‌های بعد به آن آیه می‌رسید: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»[1]، می‌گویی اگر این می‌ماند، چرا خودم بخورم؟! ببینید چقدر زیبا شد! حالا چرا خودم بخورم؟! اگر قرار است که برای همیشه بماند، وقتی خودم می‌خورم، محو می‌شود از بین می‌رود. دو ساعت بعدش دوباره گرسنه هستم، لذا به جای این‌که خودم بخورم، همین را به او می‌دهم. حضرت عیسی علیه السلام می‌فرمایند: تا ابد برای من ماند. همان که از حضرت معروف است. خادم عرض کرد: ای رسول اللّه! از این گوسفندی که قربانی کردیم، تنها یک کتف برای خودمان ماند. حضرت صلّی اللّه علیه و آله فوری چه فرمودند؟ این جواب فوری دلالت دارد بر حضور ایمان در وجود شخص و نورانیت دائم. تا گفت فقط برای ما این مانده است، حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: همین است که برای ما نمانده است. بقیه‌اش ماند و این رفت و لذا، حسن فعلی به این صورت است. علماء هم همین‌طور بوده‌اند. مثلاً در درس خواندن؛ طلبه‌ای می‌آید و می‌گوید من هر چه می‌کنم هوای نفس نمی‌گذارد اخلاصم بیاید. علماء جواب داده‌اند. فرموده‌اند شما اصلاً کاری به اخلاص نداشته باش، درس را بخوان. خود علم بعداً اخلاص را می‌آورد. چرا؟؛ این حسن فاعلی‌ای دارد که بعداً جلب می‌کند.

شاگرد: بعد از چند سال؟!

استاد: چه عرض کنم؟! بعضی از شوخی‌ها بود؛ حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] می‌فرمودند: آقایی که خودش روحانی نبود، می‌گفت: ما از شما روحانیون بهتر هستیم. ما جوانی‌مان را در عیش و نوش گذراندیم، وقتی سن بالا آمد، توبه و تسبیح و نماز می‌خوانیم. وقتی هم که داریم، می‌رویم به آن صورت می‌رویم. شما اول عمرتان سختی و گرسنگی و درس است، سن که بالا آمد تازه اول ... . این را حاج آقا می‌فرمودند.

شاگرد: چطور است که خیلی‌ها بهدنبال علم می‌روند ولی در نهایت آن اخلاص برای آن‌ها نمی‌آید؟

استاد: این‌که کسی درست درس بخواند...؛ «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»[2] حاج آقا می‌فرمودند: استاد ما می‌گفت: یعنی علم باللّه. درس خواندن مقدمه را فراهم می‌کند، اما به‌عنوان معد، نه به‌عنوان علت تامه. یعنی کسی که بهدنبال درس خواندن هست، اگر به دست خودش موانع

بیرونی را فراهم نکند، این تحصیل علم، اقتضای بسیار قوی را در او ایجاد می‌کند برای اینکه این مسیر اخلاص را طی کند. علاوه اینکه آن اخلاصی که حضرت علیه السلام در ابتدای نهج‌البلاغه فرمودند: «کمال الاخلاص»، یعنی گاهی همین کسی را که می‌گویی اخلاص ندارد، اگر مسیر را درست رفته باشد و اقتضاء را آورده باشد، می‌بینی ملائکه که به او نگاه می‌کنند، این جور نیست که در وجود او اخلاص نبینند، می‌گویند از او یک درجه از اخلاص توقع است که آن را ندارد. یعنی می‌بینی همین شخص با این درسی که خوانده است، سر جایش اخلاص را از او می‌بینند. موارد متعدد دارد. آنچه که برای خدا درست جلو آمده و مسیر را دفعتا ای با تدریجاً خودش با تعمد جدا نکرده است، حسن فعلی تحصیل علم، نفسش را نورانی می‌کند. وقتی نفس نورانی شد، دیگر کسب می‌کند.

شاگرد: اینکه می‌فرمایند: «اعوذ باللّه من علم لاینفع» گاهی بعدنبال چیزی هستیم که اصلا نفعی ندارد. یعنی اتفاقا آن علم منحرف می‌کند. یعنی اول علم باید نافع باشد تا بعدنبال آن برویم. مثلاً گاهی اساتید فقط بعدنبال چاپ مقاله هستند، اینکه علم نیست. آن فقط یک مقاله است که از آن پولی در می‌آید. آن ما را به هدف نمی رساند. چون از اول نیت علم نبوده است. یعنی ما یک علم داریم و یک شبه علم داریم، الآن شبه علم است که به‌عنوان علم جا زده شده است.

استاد: اتفاقا همین کلمه‌ای که می‌گویی شبه علم است، آنها یک حقایق واضحی را شبه علم گذاشته‌اند! هر چه می‌خواهند ردش کنند، می‌گویند اینکه علم نیست، شبه علم است و حال اینکه در آن واضحاتی هست. اما آنها برای اینکه ردش کنند، می‌گویند شبه علم است. اما آنچه که شما می‌فرمایید، همین است. یعنی خیلی از چیزها هست که انباشتی از محفوظات است. اصلاً در آنها نورانیت نیست. در کافی شریف این روایت هست. پناه بر خدا! این جمله‌ای که امام معصوم علیه السلام بفرمایند، آدم باید خیلی مراقب باشد. فرمودند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ إِنَّ الْحِكْمَةَ تُصَيِّرُ الْمِسْكِينَ مَلِكاً وَ الرَّجُلُ لَا يُذْكَرُ إِلَّا فِي بَيْتِهِ فَاطْلُبِ الْحِكْمَةَ فَإِنَّ فِيهَا عَشْرَ خِصَالٍ الرَّجُلُ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ»[3].

یعنی وقتی با او حرف می‌زنی و در کنار او می‌نشینی، می‌بینی چقدر نطاق است. چه زیبا صحبت می‌کند. همین محفوظاتی که الآن گفتی، از آسمان و زمین برای شما حرف می‌زند و به هم می‌بافد. «وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ»؛ ملائکه وقتی به قلب او نگاه می‌کنند، می‌بینند این قلب از پاره‌ی شب ظلمانی، تاریکتر است.

شاگرد: بعضی از علوم هم هست که شیاطین از بالا دزدیده‌اند و به آدم‌هایی که برای خودشان است، وحی می‌کنند و آنها به آن دسترسی پیدا می‌کنند ... .

استاد: مانعی ندارد: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ»[4].

شاگرد: آن را که می‌گیرند، تاریکتر هم می‌شوند.

استاد: بله؛ در روایت بود: «وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ»، دومی آن، خیلی خوب است. مثل من که الآن خدمت شما پر حرفی کردم، حسابم را روشن کردند. آن طرفش خیلی عجیب است. حضرت علیه السلام فرمودند: گاهی مردی را می‌بینی که نمی‌توانی ساده‌ترین مقصود خودش را به زبان تبدیل کند و برای تو بگوید: «تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُخْطِئُ بِالْمِ وَ لَا وَاوٍ»؛ یک ذره، جای لام و واو را عوض نمی‌کند. «خَطِيباً مِصْقَعاً وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَ تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ»؛ آنچه که در قلبش هست را نمی‌تواند به زبان بیاورد «وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا

يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ»؛ مثل مشعل نورانی که نور می‌دهد، قلب او هم نور می‌دهد. اما همین چیز ساده‌ای که در دلش هست را نمی‌تواند، بگوید. این است که گاهی اسم علم را روی محفوظات می‌گذاریم. برای اینکه یک ساعت حرف بزند و محفوظاتش را ابراز کند. در عالم ملکوت ذره‌ای ارزش ندارد. «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا»[5] چرا؟ چون «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»[6] چیزی است که مستقر است، ثابت است، «ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»[7] این است.

و الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. الحشر، آیه‌ی 9.

[2]. الفاطر، آیه‌ی ۲۸.

[3]. شیخ کلینی، الكافي، ج 2، ص ۴۲۲.

[4]. الانعام، آیه‌ی ۱۲۱.

[5] الکهف ۱۰۵

[6] الاعراف ۸

[7] الکهف ۱۰۴